

«قصه سراسر خنده»

خوان خرد

لیلا شریفی

خانه فرهنگی حافظیه؛ آلمان 1990

«خوان خرد» منظومه ای است کم حجم. در شرایطی که جهان و کشور ما دستخوش نابسامانی است و در کنار حجم مطالبی که درباره این نابسامانی ها نوشته و گفته می شود، اشاره به این منظومه کوچک که از طنز و شیرینی ویژه ای برخوردار است، شاید بتواند دست اندوه را پس زند و لبخندی بر لبها بنشانند. ایرانیانی که به موسیقی آذربایجانی علاقه دارند، با نام لیلا شریفوا و آوای مخملین او آشنا هستند. چه بسا آن زمانی که نوارهای آواز او در ایران به فروش می رسید و لیلا شریفوا در اوج شهرت خود بود، کسی نمی دانست که وی ایرانی است.



او در سال 1309 در مشهد به دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی را در همین شهر گذراند و در سال 1329 به اتحاد جماهیر شوروی رفت و در شهر دوشنبه پایتخت جمهوری

تاجیکستان ساکن شد. موسیقی را در این شهر فرا گرفت و در سال 1345 مقیم آذربایجان شوروی شد. لیلا شریفی در سال 1984 شوروی را ترک گفت و ساکن آلمان غربی گشت.

ناصر کنعانی در پیشگفتاری بر «خوان خرد» می نویسد: «لیلا به دلیل ذوق و قریحه ذاتی که در زمینه موسیقی و عشق و علاقه مفراطی که به ادبیات فارسی و آذری دارد، مسیر زندگی خود را تعیین کرده است... هنر آواز و ترانه خوانی را هنر اصلی خود قرار داده و با داستانرایی و شعرگویی خود را به طریق تقن مشغول می دارد... اصولاً لیلا اجراکننده فلکلورها و ترانه های خاورزمین است و آشنایی او به چند زبان و لهجه های مختلف به ترانه های او حالت مردمی می بخشد و به همین مناسبت مردم او را پرستوی شرق نامیده اند».

لیلا شریفی در «خوان خرد» از زبان خوراکهای ایرانی به صفات خوب و بد انسان می پردازد.

ماجرا از این قرار است که از زمان قدیم «پلو» سلطان خوراکها بود و بر صدر سفره می نشست و خورش ها چون نگین او را در بر می گرفتند. این سلطان 9 وزیر داشت: قرمه سبزی وزیر ارشاد، قیمه وزیر اطلاعات، خورش بادمجان وزیر کشور، خورش بلوط وزیر جنگ یا دفاع، خورش کدو وزیر عدلیه یا دادگستری، خورش آلو وزیر امور خارجه، خورش کرفس وزیر مخابرات، خورش ریواس وزیر مالیه یا دارایی و خورش فسنجان وزیر فرهنگ و هنر بودند.

پلو حرمسرایی داشت که سوگلی آن شربت سکنجبین بود و اگر می دید که سلطان به شربتهای دیگر نظر لطف دارد، او را نفرین می کرد:

از حسادت می گزیدی او زبان
مرده ات بینم بر آن تخت روان

گر که شه لطفی نمود بر شربتی
در دلش آهسته می گفت روز و شب

عشق شاه اما شربت به بود. ولی «قصه سراسر خنده» لیلا درباره شاه و حرمسرا و عشق او نیست. ماجرا زمانی شروع می شود که خوراکها بر سفره به خودستایی و لافزنی می پردازند. آنکه خودستایی می کند، با لافزنی دیگران مورد اعتراض قرار می گیرد. حلیم و جوشواره و آش رشته و آبگوشت و کوفته و شیربرنج و شله زرد و اشکنه و تاس کباب و کباب و کوکو و دلمه و حلوا به جان هم می افتند و داد کله پاچه را در می آورند. کله

پاچه در واقع نقش همان افرادی را دارد که سر می برند و زبان از حلقوم بیرون می کشند! ولی از او هم کاری بر نمی آید و خبر به گوش سلطان یا همان پلو می رسد. پلو وزرا را توبیخ می کند و دستور بگیر و ببند می دهد. ولی نان به میدان می آید و توصیه می کند که پلو راه گسترش فرهنگ و هنر و تأمین امنیت و آبادی سفره یا همان مملکت را در پیش گیرد.

نان با یادآوری توانایی ها و ضرورت وجود هر کدام از خوراکیها آنان را به صلح و دوستی دعوت می کند. سفره خودستایی و لاف و گزاف جای خود را به «خوان خرد» می دهد. خوراکیها در پایان، پرچمی با نقش نان بر می افزایند.

اینک چند نمونه برای اینکه دریابید که لیلا شریفی چگونه خوراکیهای سنتی ایرانیان را به زبان شیرین شعر به جان هم می اندازد و در انتهای قصه سراسر خنده خود پیام صلح و همیاری می رساند. کوفته به خودستایی آبگوشت چنین اعتراض می کند:

در درون معده قرقر می کنی
بادها در روده ها پر می کنی

تو غذا نیستی شکم پر می کنی
گوشت کوبیدت بسی نفخ آور است

و خود چنین لاف می زند:

در جهان چون من خوراکی در کجاست؟
هر که حسنم را نبیند بس خطاست

باز اگر من ادعا دارم بجاست
چاق و گرد هستم، تپل، هم با مزه

شیر برنج که این سخنان کوفته را می شنود، از حال می رود:

غش نمود و پهن شد و رفت و رفت
گه بخود آمد گهی از حال رفت

شیربرنج چون این شنید از خود برفت
مشت و مال می دادنش همسایگان

جالب اینجاست که لاف و گزاف خوراکیها به خواص، ترکیبات، کاربرد و شکل آنان طعنه می زند. مثلاً اشکنه به شله زرد که معمولاً برای نذر و خیرات تهیه می شود می گوید:

هر چه احمق هست، همه مات می کنی

جنبل و جادو خرافات می کنی

و یا دلمه چنین خودستایی می کند:

هم نجیب و پاکم و با عفتم
چون تعصب دارم و با غیرتم

دلمه هستم من بسی با عزتم
زیر چادر کس نبیند روی ما

کوکو از این ادعاهای دلمه به خشم آمده و می گوید:

ما ندانیم تو که هستی از کجا؟
بس نمایش داده چون شهر فرنگ
وان دگر جا را نمایی آفتاب

جا نماز آب می کنی ای بی حیا
تو به زیر چادر رنگا برنگ
هر زمان رو را بگیری در نقاب

راست این است که قصه کوتاه و سراسر خنده لیلا شریفی پیش از آنکه ماجرای خوراکیهای ایرانی باشد، می تواند حکایت آسیران آنها باشد!